

پدیدارشناسی احکام اخلاقی مستقیم از دیدگاه موريس ماندلباوم

مريم خدادادی^۱

چکیده

ماندلباوم تجربه‌های اخلاقی را عمدتاً از سنخ حکم می‌داند و به همین دلیل، بحث خود را بر احکام اخلاقی متمرکز می‌کند. در این مقاله، به تبیین ماندلباوم از احکام اخلاقی مستقیم می‌پردازیم؛ احکامی که در نتیجه مواجهه مستقیم عامل با موقعیت صادر می‌شوند. ابتدا با بیان مقدمه‌ای درباره ماندلباوم و کتاب *پدیدارشناسی تجربه اخلاقی*، مختصراً به خطوط کلی دیدگاه او نظر می‌کنیم. در بخش اول به تبیین ماندلباوم از انواع احکام اخلاقی و رابطه این احکام با یکدیگر و منحصرأً به تحلیل مفهومی احکام اخلاقی مستقیم خواهیم پرداخت. در بخش دوم شروط پدیدارشناختی عمل اخلاقی را از دیدگاه ماندلباوم صورت‌بندی می‌کنیم و در بخش سوم و پایانی هم به مهم‌ترین جنبه نظریه اخلاقی ماندلباوم یعنی تناسب میان عمل و موقعیت به عنوان مبنای فرمان و الزام اخلاقی و وجه مشترک همه تجربه‌های اخلاقی اشاره خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها: موريس ماندلباوم، احکام اخلاقی مستقیم، احکام اخلاقی دور، درستی و نادرستی اخلاقی، تناسب، احساس فرمان، موقعیت.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبائی.

۱. مقدمه

موریس ماندلباوم، متفکر آمریکایی کمتر شناخته‌شده‌ای است که بیش از شش دهه از حیات خود را صرف بررسی مسائلی همچون معرفت تاریخی، فلسفه علوم اجتماعی، اخلاق و روان‌شناسی کرده است. وی در سال ۱۹۰۸ در شیکاگو به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۸ اولین کتاب خود را با عنوان *مسئله معرفت تاریخی*^۱ به چاپ رساند. در اوایل دههٔ چهل با تمرکز بر اخلاق، صورت جدیدی به دغدغه‌های خود داد و به کندوکاو در زوایای پنهان و آشکار موقعیت‌های اخلاقی و روابط انسانی پرداخت. (See: Versteegen, 2000)

ماندلباوم متفکری است که نزد ما و حتی در جهان انگلیسی‌زبان هم شناخته‌شده نیست و در بسیاری از کتاب‌هایی که در زمینهٔ تاریخ فلسفه قرن بیستم به نگارش درآمده، حتی نامی از او هم برده نمی‌شود. تنها در سال‌های اخیر است که برخی از متفکران اخلاق در حوزهٔ تحلیلی و برخی از روان‌شناسان، به دیدگاه‌های اخلاقی ماندلباوم علاقه پیدا کرده‌اند و با الهام از نظرات او به بسط مبانی نظری پدیدارشناسی اخلاق پرداخته‌اند.^۲ دلیل این امر تحقیق و تتبع بسیار او در زمینه تجربه اخلاقی است که در کتاب *پدیدارشناسی تجربه اخلاقی*^۳ به روشنی بازتاب می‌یابد. این مقاله با تمرکز بر بخشی از این کتاب می‌کوشد جوانب مهمی از اندیشه اخلاقی ماندلباوم را تبیین کند.

ماندلباوم کتاب *پدیدارشناسی تجربه اخلاقی* را در سال ۱۹۵۵ منتشر کرد. وی در این کتاب بیش از اینکه وارد نظریات نظام‌مند اخلاق شود، می‌کوشد ارزش را از منظر پدیدارشناسانه بررسی کند و به جای اینکه صرفاً به چپستی ارزش بپردازد، از شرایط پدیدار شدن ارزش در آگاهی یا تجربه سخن بگوید. این کتاب از شش فصل تشکیل شده است. فصل اول کتاب به انکار ثنویت رایج میان رشته‌های هنجاری و توصیفی و معرفی چهار رهیافت متافیزیکی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و پدیدارشناختی به اخلاق اختصاص دارد. ماندلباوم در این فصل با ابراز ناخرسندی از سه رهیافت نخست، به معرفی و شرح رهیافت پدیدارشناختی به عنوان مناسب‌ترین رهیافت برای بررسی تجربه اخلاقی می‌پردازد. وی در ادامه، پژوهش دربارهٔ تجربه اخلاقی را در قالب احکام اخلاقی (moral judgment) پیش می‌برد، زیرا به نظر ماندلباوم، احکام اخلاقی گرچه کل تجربه‌های اخلاقی را در بر نمی‌گیرند، اما بخش بزرگی از آنها را شامل می‌شوند. از این‌رو فصل‌های دوم، سوم و چهارم کتاب به

1. The Problem of Historical Knowledge.

۲. برای بحث بیشتر دربارهٔ پدیدارشناسی اخلاق و مبانی نظری آن نک.: خدادادی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۳-۱۷۶؛ Kriegel, 2007, pp. 1-15. همچنین نک.:

3. The Phenomenology of Moral Experience

تقسیم‌بندی و توضیح احکام اخلاقی به عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین حیطه تجارب اخلاقی، محدود می‌شود. ماندلباوم در این باره می‌نویسد:

«داده‌های اولیه اخلاق در میان احکام هنجاری انسان‌ها یافت می‌شوند؛ خواه به اخلاق هنجاری بپردازیم خواه به فرااخلاق، احکام به یک معنا دارای جذابیت اولیه هستند؛ داده‌هایی هستند که فرد با آنها آغاز می‌کند». (Mandelbaum, 1955, p. 46)

به زعم او احکام اخلاقی به سه نوع احکام مستقیم (direct moral judgments)، احکام دور (removed moral judgment) و احکام ناظر به ارزش اخلاقی (judgment of moral worth) تقسیم می‌شوند که ماندلباوم هر فصل را به بررسی یکی از این سه نوع حکم اختصاص داده است؛ در این سه فصل، با مهم‌ترین جنبه اندیشه ماندلباوم و وجه مشترک همه احکام اخلاقی آشنا می‌شویم؛ وی می‌نویسد:

«همه احکام اخلاقی در درک ما از تناسب یا عدم تناسب (fittingness or unfittingness) ریشه دارند که میان پاسخ‌های عامل و فرمان‌های احساس شده (felt demands) موجود در موقعیت برقرار می‌شوند». (Ibid., p. 81)

ماندلباوم پس از برشمردن ویژگی‌ها و لوازم هر یک از این سه نوع حکم، در فصل پنجم و ششم با بیان چهار قسم از انواع اختلاف‌های اخلاقی و ارائه راه‌حل‌های چنین اختلافاتی از منظر پدیدارشناختی، کتاب پدیدارشناسی تجربه اخلاقی را به پایان می‌برد.

این مقاله با موضوع «پدیدارشناسی احکام اخلاقی مستقیم» تنها به شرح و تحلیلی درآمدگونه از فصل دوم کتاب پدیدارشناسی تجربه اخلاقی می‌پردازد و با هدف ارائه یک صورت‌بندی روشن و دقیق، بر خطوط اصلی دیدگاه ماندلباوم درباره احکام مستقیم تمرکز خواهد کرد. در بخش اول از این مقاله به توضیح سه نوع حکم اخلاقی و تحلیل مفهومی احکام اخلاقی مستقیم خواهیم پرداخت. در بخش دوم با صورت‌بندی دیدگاه ماندلباوم درباره شرایط پدیدارشناختی عمل اخلاقی توضیح می‌دهیم که در چه صورت عملی را می‌توان اخلاقی تلقی کرد و در بخش سوم به تحلیل مفهومی رابطه تناسب میان عمل و موقعیت به عنوان وجه مشترک همه تجربه‌های اخلاقی و مبنای تکلیف و الزام اخلاقی اشاره خواهیم کرد.

۲. انواع احکام اخلاقی

ماندلباوم پژوهش خود را با تفکیک میان احکام اخلاقی آغاز می‌کند. به نظر او گرچه ماهیت و مسائل این احکام با هم متفاوت‌اند، در همه آنها چیزی اخلاقاً خوب یا بد دانسته می‌شود.

(۱) احکام مستقیم ناظر به درستی و نادرستی اخلاقی (direct judgments of moral

rightness and wrongness) این احکام از سوی عامل و در نتیجه مواجهه مستقیم او با موقعیت اخلاقی صادر می‌شوند؛ موقعیتی که دربردارنده حداقل دو گزینه است و عامل ناگزیر است میان آنچه اخلاقاً خوب یا درست به نظر می‌رسد و آنچه اخلاقاً بد یا نادرست است دست به انتخاب بزند و در مورد آن حکم صادر کند. برای مثال، پزشکی را تصور کنید که در شبی برفی در حال بازگشت به خانه است. او برای اینکه زودتر به مقصد برسد، تصمیم می‌گیرد در جاده‌ای کم‌تردد رانندگی کند. در راه ناگهان فرد مجروحی را می‌بیند که تنها کنار جاده خلوت رها شده است. به نظر ماندلباوم، پزشک خود را در اینجا مستقیماً با موقعیتی اخلاقی درگیر می‌یابد و ناگزیر از انتخاب میان (حداقل) دو گزینه است؛ اینکه به مسیر خود ادامه دهد تا هر چه زودتر به خانه برسد یا اینکه بایستد و به فرد مجروح در راه مانده کمک کند. او باید به یکی از این دو گزینه که احساس می‌کند انجام دادن آن اخلاقاً خوب یا درست است، حکم دهد و از کاری که برای او اخلاقاً بد به نظر می‌رسد، اجتناب کند.

(۲) احکام دور ناظر به درستی و نادرستی اخلاقی (removed judgments of moral

rightness and wrongness of an action) در این نوع از احکام اخلاقی، خود عامل به نحو بالفعل با موقعیت اخلاقی درگیر نیست، بلکه ناظر درگیری عامل دیگری با موقعیت اخلاقی است یا خود را در موقعیتی اخلاقی در گذشته به یاد می‌آورد و درباره درستی یا نادرستی عمل گذشته خود یا عمل شخص دیگر حکم می‌دهد؛ یعنی ناظر حکم می‌کند که آن عامل اخلاقی یا خودش در گذشته باید آن عملی را که احساس کرده اخلاقاً خوب یا درست است، انجام دهد و از آن عملی که برای او اخلاقاً بد یا نادرست به نظر رسیده است، اجتناب کند. شخص دیگری را در نظر بگیرید که ناظر موقعیتی است که پزشک با آن درگیر است؛ یا تصور کنید پزشک بعدها درگیری خود را با این موقعیت به یاد می‌آورد. در اینجا این شخص خود مستقیماً با موقعیت اخلاقی مواجه نیست، بلکه از بیرون نظاره‌گر پزشک است یا خودش را در گذشته به یاد می‌آورد و حکم می‌کند که پزشک یا خودش در گذشته، باید کاری را که اخلاقاً خوب یا درست به نظر می‌آید، انجام می‌داده و از کاری که اخلاقاً بد یا نادرست به نظر می‌رسد، اجتناب می‌کرد. این مورد نمونه‌ای از احکام دور ناظر به درستی یا نادرستی اخلاقی عمل است.

(۳) احکام ناظر به ارزش اخلاقی (judgments of moral worth) این نوع حکم نیز از

سوی ناظر صادر می‌شود اما متعلق آن درستی یا نادرستی عمل نیست، بلکه خوبی یا بدی

یک ویژگی شخصیتی یا کل شخصیت عاملی است که حکم‌دهنده در مقام ناظر شاهد اوست. در مثالی که پیش‌تر بیان کردیم، ممکن است ناظر دربارهٔ یک ویژگی شخصیتی پزشک حکم کند و او را واجد ویژگی شجاعت بداند یا اینکه دربارهٔ کل شخصیت پزشک حکم دهد و از او به عنوان یک انسان متعهد نام ببرد.

در اینجا به تبیین ماندلباوم از احکام مستقیم ناظر به درستی و نادرستی اخلاقی می‌پردازیم؛ احکامی که به اعتقاد او به دلیل رواج سنت غایت‌انگارانه (teleological tradition) و در نتیجه تمرکز بر احکام اخلاقی دور مورد غفلت واقع شده‌اند. ماندلباوم برای بررسی این نوع از حکم، ابتدا به تحلیل مفهومی و ابضاح اجزای گزارهٔ زیر می‌پردازد:

«احکام اخلاقی مستقیم، احکام ناظر به درستی و نادرستی عملی خاص هستند».

الف) حکم: معنایی که ماندلباوم از «حکم» مراد می‌کند، محدود به استنتاج صریح (explicit inference) نیست؛ به نظر او، عامل اخلاقی‌ای که مستقیماً با موقعیتی اخلاقی مواجه می‌شود، انجام دادن عمل اخلاقاً درست یا ترک عمل اخلاقاً نادرست را با چیدن مجموعه‌ای از مقدمات یا با لحاظ ویژگی خاصی نتیجه نمی‌گیرد، بلکه درستی و نادرستی عمل را می‌بیند یا دست کم آن را تجربه می‌کند. ماندلباوم در این مورد حتی به استنتاج آنی یا ناخودآگاه عامل در حین عمل هم قائل نیست و استنتاج ضمنی (implicit inference) را به عنوان واژه‌ای غلط‌انداز کنار می‌گذارد. (Dreyfus, 1992, p. 112) به نظر او در واقع آنچه باعث می‌شود عامل یکی از دو گزینه را انتخاب کند، از سنخ وقوف (awareness) (تجربهٔ پدیدارشناسانه و اول شخص که بی‌واسطه درک می‌شود؛ مثلاً اینکه من در حال حاضر شادم) و بینش (insight) است و نه نتیجه‌گیری؛ یعنی عامل با برخورداری از نوعی وقوف و بینش، انجام عمل اخلاقاً خوب و ترک عمل اخلاقاً بد را انتخاب می‌کند و در مورد درستی یا نادرستی آن حکم می‌دهد.^۱

در مثال پیشین، پزشک نهایتاً میان (حداقل) دو گزینهٔ «ایستادن و به کمک فرد مجروح شتافتن» یا «ادامه دادن به رانندگی و رسیدن به خانه» یکی را برمی‌گزیند، اما انتخاب او و حکم به درستی یکی از آنها در نتیجهٔ چیدن مقدمات نیست (گرچه همهٔ آنها و امور دیگری ممکن است در شکل‌گیری و کیفیت تجربهٔ او مؤثر باشند، اما این تأثیر از نوع استنتاجی نیست)، بلکه لحظه‌ای که مثلاً به درستی گزینهٔ اول و نه دوم حکم می‌کند، گویی با

۱. ماندلباوم از عبارت «حکم مستقیم اخلاقی» به جای «وقوف مستقیم اخلاقی» یا «بینش مستقیم اخلاقی» استفاده می‌کند، زیرا عبارت نخست بیشتر از دو عبارت دیگر به عمل معطوف است نه عامل، لذا برای اهداف او در این کتاب مناسب‌تر است.

درون‌نگری در حالات ذهنی خود از منظر اول شخص این حکم را صادر می‌کند؛ گویی به نحو بی‌واسطه حکم به درستی اخلاقی گزینه اول را تجربه کرده است.

ب) **درستی و نادرستی (rightness and wrongness):** ماندلباوم از این دو واژه نیز در معنای وسیعی استفاده کرده است که شامل هر آنچه فرد وظیفه دارد انجام دهد و هر آنچه فرد وظیفه دارد انجام ندهد، می‌شود.

ج) **عمل خاص:** ماندلباوم قصد دارد با این تعبیر نشان دهد که هر عملی متعلق حکم اخلاقی مستقیم نیست، بلکه فقط اعمال ارادی (willed actions) متعلق حکم اخلاقی مستقیم قرار می‌گیرند؛ اعمال ارادی در مقابل اعمال خودانگیخته (spontaneous) هستند که در ادامه به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت.^۱ (Mandelbaum, 1955, pp. 47-48)

۳. شرایط پدیدارشناختی عمل اخلاقی

به نظر ماندلباوم برای اینکه یک عمل به صورت اخلاقی تجربه شود، باید شرایط زیر را داشته باشد، در غیر این صورت عمل اخلاقاً خنثی خواهد بود.

۱/۳. ارادی بودن

ماندلباوم با تفکیک میان عمل ارادی و غیرارادی، قصد دارد این واقعیت را تبیین کند که عمل فرد تنها در صورتی اخلاقی است که عامل، انجام دادن آن را انتخاب کرده باشد. عمل ارادی به لحاظ پدیدارشناختی از ویژگی‌های زیر برخوردار است:

الف. انتخاب از میان حداقل دو گزینه: عمل ارادی، عملی است که در آن حداقل دو گزینه وجود داشته باشد؛ یعنی گزینه انجام دادن و گزینه اجتناب کردن.

ب. احساس مسئولیت: به نظر ماندلباوم، عمل ارادی، عملی است که من مسئول آن هستم و به نظر می‌رسد که از من ناشی می‌شود و در نتیجه، می‌توانم آن را کنترل کنم. در مقابل، عمل غیرارادی از کنترل من خارج است، گویی که من در آن نقشی ندارم؛ مانند اعمال بازتابی یا عادات. مهم‌ترین ویژگی اعمال ارادی، برخلاف اعمال خودانگیخته، این است که عامل با انجام دادن آنها احساس مسئولیت را تجربه می‌کند. احساس مسئولیت، دو مؤلفه پدیدارشناختی دارد؛ (الف) نشئت گرفته از خود است و (ب) معطوف به هدف است؛ به عبارت دیگر، احساس مسئولیت در رابطه‌ای که میان عمل و هدف وجود دارد، ظهور

۱. البته اینکه عملی ارادی است و نه خودانگیخته، به این معنا نیست که از چیدن مقدماتی استنتاج شده است، اراده مربوط به عمل است و استنتاج مربوط به دستگاه شناختی و باور ماست.

می‌کند. این عمل، عمل من است، زیرا به طور ضمنی معطوف به هدفی است که من در صدد رسیدن به آن هستم و مهم است. وقتی چیزی به سوی شما پرتاب می‌شود، بی‌درنگ دستتان را برای دفاع بالا می‌آورید یا فوراً خود را عقب می‌کشید؛ شاید عادت داشته باشید هر روز صبح، اول کفش پای راست و سپس کفش پای چپ را بپوشید یا به محض مشاهده لیز خوردن کسی، دستتان را برای کمک به سوی او دراز می‌کنید تا مانع افتادنش شوید؛ همین‌طور وقتی احساس می‌کنید فرد همراهتان از سخن شما احساس شرمساری می‌کند یا از حضور در این موقعیت احساس بدی دارد، می‌کوشید گفت‌وگو را ادامه ندهید یا شرایط را تغییر دهید. در همه این موقعیت‌ها، اعمال به عنوان چیزی در ما تجربه می‌شوند نه چیزی/از ما. گویی کنترل و تسلطی بر خود، هنگام انجام دادن چنین اعمالی احساس نمی‌کنیم و این عمل را از میان چند گزینه انتخاب نکرده‌ایم. در واقع، ما خود را به‌عنوان منشأ این اعمال، تجربه نمی‌کنیم. گویی این من نیستیم که هنگام لیز خوردن دیگری، دستم را پیش می‌آورم؛ این عمل صرفاً منسوب به من است. به علاوه، به نظر ماندلباوم، درست است که این اعمال بی‌غایت نیستند، همان‌طور که بی‌علت (مانند علت زیستی، ژنتیک، غائی و غیره) هم نیستند، اما در هنگام انجام دادن آنها هیچ توجهی به غایت یا علت آنها وجود ندارد و گویی از سنخ واکنش (reaction) و پاسخ (response) هستند، نه از سنخ قصد و ابتکار عمل (initiative)، در حالی که عمل ارادی، عملی است که عامل آن را در راستای هدف مورد نظر خود تجربه می‌کند. عمل ارادی معطوف به هدفی بیرون از عامل است و عامل در صدد تحقق بخشیدن به آن است.

ج. اقامه دلیل (reason-giving): از آنجا که در لحظه انجام دادن عمل خودانگیخته، هیچ توجهی به هدف آن وجود ندارد، این عمل از سر میل به تحقق هدفی خاص نیست، بلکه می‌توان گفت اعمال خودانگیخته دلیل ندارند، در حالی که برای اعمال ارادی می‌توان دلیل اقامه کرد؛ در واقع، میل به تحقق هدفی که مدنظر است، دلیل عمل تلقی می‌شود. (برای بحث بیشتر در این زمینه، نک: Horgan and Timmons, 2007)

۲/۳. تجربه فرمان

به نظر ماندلباوم، عمل ارادی از این حیث که گزینه‌هایی برای انتخاب دارد و می‌توان برای آن دلیلی ارائه کرد یا از این حیث که همراه با احساس مسئولیت تجربه می‌شود، لزوماً اخلاقی نیست. وی می‌نویسد:

این شرایط باعث نمی‌شود تا عمل اراده‌شده به صورت اخلاقی تجربه شود؛ حکم

اخلاقی در همهٔ موقعیت‌هایی که عمل در آنها اراده می‌شود، مطرح نیست.
(Ibid., p. 49)

در واقع، هر عمل اخلاقی‌ای ارادی است، اما هر عمل ارادی‌ای اخلاقی نیست؛ برای مثال، من تصمیم می‌گیرم امروز برای خرید به بازار بروم؛ این عمل ارادی است، اما هیچ وجه اخلاقی‌ای ندارد و اخلاقاً خنثی تجربه می‌شود. پس چه چیزی باعث می‌شود تا عمل ارادی (که در موقعیت اخلاقی از عامل سر می‌زند)، اخلاقی به نظر برسد؟ ماندلباوم برای پاسخ به این پرسش پدیدارشناسانه از مفهوم کلیدی *فرمان/احساس شده* استفاده می‌کند. به نظر او، اعمال ارادی تنها در صورتی اخلاقی هستند که عنصر *فرمان* در آنها تجربه شود؛ یعنی عامل خود را مکلف و موظف به انجام عملی خاص احساس کند. البته فرمانی که در موقعیت اخلاقی تجربه می‌شود، مقید به دو قید است: عینی بودن (objective) و معطوف به خود یا انعکاسی بودن (reflexive). در ادامه این دو قید را به تفصیل توضیح خواهیم داد.

ماندلباوم معتقد است از منظر پدیدارشناختی، تفاوتی میان وظایف اخلاقی و نااخلاقی وجود ندارد، بلکه در هر دو مورد، وظیفه یا فرمان به یکسان احساس می‌شود؛ در این دو حکم که «باید راست بگوییم» و «باید اتاقم را مرتب کنم»، عنصر فرمان در هر دو به نحو یکسان تجربه می‌شود و فرمان و وظیفه‌ای هم که در هر دو موقعیت مرا وامی‌دارد تا «راست بگوییم» و «اتاقم را مرتب کنم» یکسان احساس می‌شود. در واقع، در همهٔ این موارد فرمان به صورت نیرویی (force) تجربه می‌شود که همانند همهٔ نیروها، مبدأ (origin) و مقصدی (direction) دارد؛ یعنی از جایی صادر و به جایی معطوف می‌شود.

احساس فرمان ممکن است در شرایط مختلفی نمایان شود؛ تصور کنید فردی به طور صریح یا ضمنی از من درخواست کمک می‌کند؛ مثلاً من احساس دلتنگی می‌کنم و صریحاً از دوستم تقاضا می‌کنم که با من همدلی کند یا اینکه من صریحاً هیچ درخواستی از ب ندارم، اما با اشاره به موضوعی می‌گویم به دوستم نشان دهم که هنگام دلتنگی باید همدلی کرد. یا اینکه تصور کنید من اصلاً از کسی درخواست کمک نمی‌کنم، اما در دل آرزو می‌کنم که ای کاش دوستم با من همدلی کند، یا فرض کنید من از پنجرهٔ منزلم به خیابان روبه‌رو می‌نگرم که در آن پیرمردی قصد گذر از یک خیابان پر تردد را دارد. هرچند این پیرمرد تقاضای کمک از من نکرده است، اما قطعاً در دل آرزو می‌کند که ای کاش کسی به وی کمک می‌کرد. افزون بر این، فرمان در موارد دیگری هم احساس می‌شود که شاید خیلی به آنها توجه نکنیم؛ برای مثال فرض کنید وارد اتوبوس شده‌اید و فردی که کنار شما نشسته است در حال حل جدول است و در پاسخ به پرسشی درمانده است که شما پاسخ آن را می‌دانید. در این مورد گرچه هیچ آرزویی در میان

نیست، اما باز هم احساس فرمان تجربه می‌شود. حتی ممکن است فرمان را از سوی اشیای غیرانسانی هم تجربه کنیم؛ همه ما بارها فرمان به تکمیل شدن را از سوی یک مجسمه ناقص تجربه کرده‌ایم، گویی اقتضای تکمیل شدن دارد. در همه این موارد نسبتاً مفصل فرمان به صورت نیرو یا فشار تجربه می‌شود.

اینکه احساس فرمان چگونه پدید می‌آید و چه علتی دارد، مسئله‌ای روان‌شناختی است که به بحث ماندلباوم مربوط نمی‌شود. آنچه مهم است فرمانی است که در انواع مختلفی از تجربه، اعم از اخلاقی و نااخلاقی، تجربه می‌شود.

۳/۳. عینی بودن فرمان

به نظر ماندلباوم، تفاوتی میان فرمان اخلاقی و فرمان نااخلاقی به لحاظ پدیدارشناختی وجود ندارد، اما از آنجا که هر فرمانی به صورت فشار یا نیرویی با دو جهت (مبدأ و مقصد) تجربه می‌شود، فرمان‌های مختلف به لحاظ مبدأ و مقصد با یکدیگر تفاوت دارند؛ یعنی فرمان‌ها از این حیث که از کجا (به لحاظ مبدأ) و معطوف به چه چیزی یا چه کسی (به لحاظ مقصد) تجربه می‌شوند، متفاوت هستند.

برخی از فرمان‌ها از درون و برخی از بیرون تجربه می‌شوند؛ برای مثال، وقتی گرسنه‌ایم یا نیاز به توجه و محبت داریم، احساس گرسنگی یا نیاز به محبت را به صورت فرمانی از درون احساس می‌کنیم. ماندلباوم این قبیل فرمان‌ها را ساجکتیو یا درونی می‌نامد. در مقابل فرض کنید که من برای انجام کاری گروهی مانند پاک‌سازی طبیعت از زباله‌ها، داوطلبانه ثبت نام کرده‌ام، اما وقتی زمان آن فرا می‌رسد، احساس می‌کنم که مایلیم در خانه بمانم و استراحت کنم و با این تصور که داوطلبان دیگری هم در این کار گروهی مشارکت کرده‌اند و اینکه با نرفتن من مشکلی ایجاد نخواهد شد، خودم را مجاب می‌کنم، اما روشن است که اینجا من به دلیل قول همکاری‌ای که داده‌ام، فشار فرمانی را احساس می‌کنم؛ فرمانی که صرفاً از خود گزینه بر من تحمیل می‌شود. این فرمان من را وادار می‌دارد که برخیزم و به محل مورد نظر بروم. (Horgan and Timmons, 2010, p. 111) ماندلباوم چنین فرمان‌هایی را که برخلاف فرمان‌های پیشین، از بیرون و از خود گزینه احساس می‌شوند، عینی می‌نامد. وی می‌نویسد:

«وقتی کودکی را می‌بینم که چیزی را گم کرده است یا پسر بچه‌ای را می‌بینم که به دنبال آدرسی می‌گردد، فشاری (pressure) را احساس می‌کنم که دست کمی از فشار ناشی از گرسنگی یا خشم ندارد و به همان اندازه واقعی است، اما با

این تفاوت که فشار در موارد نخست از بیرون احساس می‌شود و در موارد نااخلاقی (مانند گرسنگی) از درون حس می‌شود. ما تنها در صورتی وظیفه اخلاقی را تجربه می‌کنیم که فشاری را از بیرون (فرمان عینی) حس کرده باشیم. البته نباید از نظر دور داشت که هر دوی اینها تجربه‌های ما هستند؛ یعنی بخشی از پدیدارشناسی و احساس درونی ما هستند و حتی خود بیرونی بودن مبدأ هم بخشی از همین احساس ماست و با پدیدارشناسی منافات ندارد».

(Mandelbaum, 1955, pp. 55-56)

بنابراین، احساس وظیفه یا فرمان منجر به عمل اخلاقی می‌شود اگر و تنها اگر به لحاظ مبدأ، عینی تجربه شود. وی می‌نویسد:

«مدعای من این است که فرمان‌هایی که هنگام صورت دادن حکم اخلاقی مستقیم تجربه می‌کنیم، همیشه به این صورت تجربه می‌شود که از بیرون صادر می‌شوند و معطوف به ما هستند. اینها فرمان‌هایی هستند که مستقل از ما به نظر می‌رسند و احساس می‌کنیم که باید به آنها پاسخ بدهیم».

(Ibid., p. 54)

پزشک را در موقعیتی که پیش‌تر ترسیم کردیم، به یاد آورید. او حداقل دو گزینه پیش روی خود دارد؛ اینکه بایستد و به کمک فرد مجروح بشتابد یا اینکه به رانندگی ادامه دهد تا هر چه زودتر به خانه برسد. اگر پزشک بایستد و به فرد مجروح کمک کند، تنها در صورتی می‌توان عمل او را اخلاقی دانست و او را تحسین کرد که عمل او نتیجه پاسخ به فرمانی باشد که از خود گزینه و به نحو عینی بر او وارد می‌شود. او باید این گزینه را مستقل از مزایا و تبعاتی که ممکن است داشته باشد یا حتی مستقل از امیال و عواطف خود مانند احساس دلسوزی یا عذاب وجدان انتخاب کرده باشد. انتخاب یک گزینه تنها در صورتی اخلاقی است که برای ما به صورت فرمان عینی به نظر برسد؛ یعنی فرمانی که بیرون و مستقل از عامل است و همچون فرمانی مطلق از خود آن گزینه برمی‌خیزد.

۴/۳. انعکاسی بودن فرمان

به نظر ماندلباوم، فرمان‌ها علاوه بر اینکه به لحاظ مبدأ متفاوت‌اند، به لحاظ مقصد هم تفاوت دارند. فرمان بیرونی یا عینی ممکن است به مقاصدی معطوف باشد، از جمله: (۱) گاهی احساس می‌کنیم مقصد فرمان شخص دیگری است و او در این موقعیت خاص، موظف به انجام کار خاصی است، (۲) گاهی احساس می‌کنیم که فرمان معطوف به شخص خاصی

نیست، بلکه هر کسی که آن را انجام دهد، کافی است، (۳) گاهی هم در مواجهه با یک متعلق زیبایی‌شناسانه (اثر هنری) این فرمان را احساس می‌کنیم که باید در مورد اجزایش کاری انجام شود؛ برای مثال، انحنايي باید در مجسمه‌ای کامل شود یا خالاً موجود در یک تابلوی نقاشی تکمیل شود، (۴) گاهی فرمان را فقط و فقط معطوف به خود احساس می‌کنیم؛ یعنی ما باید کاری را در موقعیت خاصی انجام دهیم. فرمانی که در موارد احکام اخلاقی مستقیم وجود دارد، از قسم چهارم است.

بنابراین، احساس وظیفه یا فرمان منجر به عمل اخلاقی می‌شود اگر و تنها اگر به لحاظ مبدأ، عینی و به لحاظ مقصد، معطوف به عامل تجربه شود و عامل آن عمل خاص را علاوه بر احساس فرمان، از میان گزینه‌هایی که پیش رو داشته انتخاب کرده باشد. ماندلباوم در ادامه می‌نویسد: «صرف آگاهی از فرمان عینی برای صدور حکم اخلاقی مستقیم کافی نیست، بلکه لازم است گزینه‌های مختلفی پیش روی عامل قرار داشته باشد و عامل از روی فشار فرمان تجربه‌شده، یکی از آنها را انتخاب کند. به این ترتیب، عمل خودانگیخته‌ای همچون دراز کردن دست برای کسی که در حال افتادن است، اخلاقی دانسته نمی‌شود، هرچند در پاسخ به فرمانی عینی انجام شده باشد». (Ibid., p. 56)

هورگن و تیمنز متأثر از مباحث ماندلباوم، میان وظایف کامل و ناقص تفاوت می‌گذارند. مثلاً تصور کنید که من به طور اتفاقی با اطلاعاتی دربارهٔ نیاز مالی مرکز حمایت از کودکان سرطانی مواجه می‌شوم و با وجود اینکه وظیفهٔ خاصی ندارم، صرفاً در نتیجهٔ این مواجهه، احساس فرمان و فشار می‌کنم. من در اینجا وظیفهٔ ناقصی دارم که با فرض انجام ندادن آن احساس تقصیر یا گناه نخواهم کرد. حال تصور کنید که من به دوستم که ناتوان از پرداخت هزینه‌های تحصیلش است، قول داده‌ام که مقداری از درآمد خود را برای مدتی طولانی به عنوان قرض به او بدهم. من در اینجا احساس فرمان یا فشار می‌کنم، اما وظیفهٔ کاملی را هم بر دوش خود تجربه می‌کنم که هنگام تخیل انجام ندادن آن، تجربهٔ گناه و احساس تقصیر خواهم داشت و خود را شایستهٔ سرزنش خواهم دید. (Horgan and Timmons, 2010, p. 113)

۵/۳. نبود موانع برای اجابت فرمان

یکی از مهم‌ترین مسائل در مورد فرمان‌های اخلاقی، موانعی است که ممکن است بر سر راه تحقق آنها وجود داشته باشد. ماندلباوم این موانع را در سه دستهٔ موانع فیزیکی، تزامم دو فرمان و تزامم میل و وظیفه مطرح کرده است.

الف. موانع فیزیکی: تصور کنید وقتی پزشک با عجله در جاده‌ای کم‌تردد در حال رانندگی به

سمت خانه است، با فرد مجروحی مواجه می‌شود که زیر انبوهی از آوار گرفتار شده است. او میان گزینه‌های «ایستادن» و «ادامه دادن به رانندگی»، فرمانی را تجربه می‌کند که وی را وادار می‌دارد تا بایستد و به کمک فرد مجروح رها شده بشتابد، اما ناگهان در می‌یابد که بدون کمک افراد دیگر یا ابزار مکانیکی، ممکن نیست تمامی این آوار فرو ریخته بر فرد مجروح را کنار بزند و او را نجات دهد. در اینجا پزشک به لحاظ فیزیکی قادر به انجام وظیفه‌ای که فرمان بر دوش او گذاشته، نیست. به نظر ماندلباوم، در اینجا گرچه پزشک احساس فرمان و احساس وظیفه ناشی از آن را تجربه می‌کند، اما خود را برای این عدم توانایی سرزنش نخواهد کرد.

ب. تزامم دو فرمان: اما گاهی ممکن است دست کم دو فرمان اخلاقی با هم در تزامم باشند؛ یعنی در موقعیت اخلاقی، عامل دو فرمان را احساس کند که هر کدام از بیرون و معطوف به شخص تجربه شده باشند و دو وظیفه مختلف را بر دوش او بگذارند؛ به عبارت دیگر، در این شرایط فرد تجربه‌کننده میان اجابت دو فرمان اخلاقی مردد است. این نوع موقعیت‌ها از موارد بسیار رایج در موقعیت‌های اخلاقی هستند؛ در مثال پزشک، تصور کنید که او قرار است برای کمک به مادر بیمار که در وضعیت نامناسبی قرار دارد، برود و در میانه راه با فرد مجروح روبه‌رو می‌شود. در این صورت، او خود را میان فرمان کمک به فرد مجروح و فرمان کمک به مادر بیمار، گرفتار می‌بیند.

ج) تزامم وظیفه و میل: گاهی ممکن است میان حداقل دو فرمان تزامم ایجاد شود که یکی از آنها عینی و دیگری ساجکتیو یا درونی است؛ مثلاً از طرفی فرمانی عینی پزشک را به ایستادن و کمک به فرد مجروح وادار می‌دارد و از طرفی دیگر به لحاظ عاطفی و تعلقی که به مادرش دارد فرمانی را از درون احساس می‌کند مبنی بر اینکه باید به کمک مادر بیمار بشتابد، هرچند بیماری مادرش جدی نیست. ماندلباوم این نوع تزامم را تزامم میان وظیفه (duty) و میل یا علاقه (interest) می‌نامد که نسبت به تزامم قبلی رواج بیشتری دارد.

ماندلباوم معتقد است وظیفه و میل به لحاظ پدیدارشناختی متفاوت هستند. وظیفه نشئت گرفته از فرمانی عینی و میل نشئت گرفته از فرمانی ساجکتیو تجربه می‌شود و به همین سبب است که این دو همیشه با هم در تقابل‌اند؛ هر جا وظیفه هست، میل نیست و هر جا میل هست، وظیفه نیست. فرض کنید دوستی دارید که به دلیل تصادف در رانندگی دچار شکستگی پا شده و مدت‌ها در خانه مانده است و از شما تقاضا می‌کند در اولین فرصت نزد او بیایید. شما در یکی از روزهای تعطیل تصمیم می‌گیرید نزد دوستان بروید، اما نه صرفاً به دلیل قولی که به دوستان داده‌اید،

بلکه به مصاحبت با دوستان هم تمایل دارید و از آن لذت می‌برید. ماندلباوم می‌پرسد، آیا در اینجا شما وظیفه‌تان را انجام داده‌اید یا طبق میل خود عمل کرده‌اید؟ اگر من شما را به سبب انجام وظیفه تحسین کنم، دچار سوء فهم نشده‌ام؟ به نظر ماندلباوم، وظیفه در جایی است که خوبی عینی در کار باشد. آنچه برای عامل به صورت فرمان اخلاقی پدیدار می‌شود، عینی و مستقل از تمایلاتش به نظر می‌رسد. یک عمل در صورتی اخلاقی است که غایتش متحقق کردن خوبی عینی و بیرونی باشد. آنچه وظیفه به نظر می‌رسد غیر از آن چیزی است که من میل دارم، می‌خواهم یا می‌پسندم؛ وظیفه چیزی عینی و مستقل از میل و پسند به نظر می‌رسد. (Mandelbaum, 1955, pp. 56-57)

یک عمل، اخلاقی است اگر و تنها اگر عامل تحت فشار فرمانی عینی و انعکاسی و بدون موانع و در نتیجه انتخاب از میان چند گزینه، خوبی عینی و بیرونی (مثل بیشینه کردن رضایت دیگری نه ارضای خواسته‌ها و تمایلات خود) را متحقق کرده باشد.

۴. دیدگاه تناسب

فرمان برای تجربه وظیفه، ذاتی و اساسی است. فرمان به نحو عینی و همراه با خصوصیت امری و الزام‌آور بودن (demandingness) تجربه و از یکی از گزینه‌هایی که عامل با آنها درگیر است، صادر می‌شود. ماندلباوم در اینجا ما را با یک پرسش پدیدارشناسانه دیگر مواجه می‌کند: مبنای فرمان چیست؟ به عبارت دیگر، چه چیزی سبب می‌شود تا عامل، گزینه را با خصوصیت الزام‌آور بودن تجربه کند؟ آیا این ویژگی پدیداری (الزام‌آور بودن) به اعتبار ویژگی‌ای در خود گزینه است یا به اعتبار امری بیرون از گزینه؟ این پرسش به دو مسئله دیگر تجزیه می‌شود: الف) چرا به طور کلی در موقعیت اخلاقی، فرمانی را تجربه می‌کنیم و ب) چرا این فرمان خاص را تجربه می‌کنیم؟ در پاسخ به این پرسش احتمالاتی مطرح شده است که هر کدام به نظر ماندلباوم اشکالاتی دارند.

(۱) **گذشته عامل:** گزینه موجود در موقعیت به اعتبار گذشته عامل، الزام‌آور احساس می‌شود؛ یعنی ویژگی پدیداری الزام‌آور بودن را باید در هر چیزی که گذشته عامل تلقی می‌شود، جست‌وجو کرد؛ به عبارت دیگر، اینکه عامل گزینه خاصی را با ویژگی الزام‌آور بودن تجربه می‌کند، در گذشته او از جمله دوران کودکی و تجربه‌هایی (مجازات‌ها و تشویق‌ها) که از سر گذرانده و احساساتی که این تجربه‌ها در او تثبیت کرده‌اند، ریشه دارد و همچنین به ساختار ژنتیکی، وراثت و محیط او مرتبط است.

ماندلباوم نقش گذشته عامل را در ویژگی الزام‌آور بودن گزینه، انکار نمی‌کند، گرچه در

مورد تبیین آن از طریق چارچوب‌های ژنتیک تردید دارد. به نظر او، وقتی تجربه خود را از گزینه‌ای در موقعیت اخلاقی، درون‌نگری می‌کنیم، ویژگی پدیداری الزام‌آور بودن آن را به عنوان چیزی مربوط به عمل درمی‌یابیم، نه چیزی مربوط به عامل یا گذشته او؛ یعنی فرمان در تجربه پدیداری ما امری مربوط به عمل احساس می‌شود. برای فهم اینکه چگونه این ماهیت را یافته‌ایم، پژوهش‌های ژنتیک راه‌گشا خواهند بود که البته به بحث حاضر مربوط نمی‌شود، اما آنچه در اینجا مهم است این است که بر چه اساسی، گزینه را با ویژگی الزام‌آور بودن تجربه می‌کنیم؟ برای پی بردن به پاسخ این پرسش فقط پژوهش‌های پدیدارشناسانه راه‌گشا هستند.

(۲) گزینه: مبنای فرمان را باید در خود عمل جست‌وجو کرد؛ یعنی ویژگی الزام‌آور بودن، ویژگی ذاتی (intrinsic) خود گزینه است. اینکه گزینه مورد نظر، عامل را به عمل کردن به نحو خاص فرمان می‌دهد، یعنی اقتضا می‌کند که عامل به نحو خاصی عمل کند، ریشه در خود گزینه دارد.

به نظر ماندلباوم، گرچه ممکن است ابتدائاً الزام‌آور بودن به صورت ویژگی ذاتی عمل تجربه شود، اما با درون‌نگری دقیق‌تری درمی‌یابیم که این‌گونه نیست؛ برای مثال، ما وزن را ابتدائاً به صورت ذاتی جسم تجربه می‌کنیم، در حالی که با بررسی دقیق‌تر درمی‌یابیم که وزن امری نسبی (relational) یا اضافی است که جسم در نسبت با محیط و اجسام دیگر از آن برخوردار است و به هیچ وجه ویژگی ذاتی و درونی خود جسم نیست.

(۳) نسبت میان عمل و موقعیت: ماندلباوم مبنای فرمان و این امر را که عمل به چه اعتباری، الزام‌آور تجربه می‌شود، از طریق نسبت عمل با موقعیتی که عمل در آن پدیدار می‌شود، تبیین می‌کند. به نظر او، الزام‌آور بودن، نه به اعتبار گذشته عامل است، نه به اعتبار خود گزینه، بلکه به نسبتی بستگی دارد که میان عمل و موقعیت احساس شده و به لحاظ پدیداری عینی تجربه می‌شود. حال باید دید نسبت میان عمل و موقعیت چه نوع نسبتی است و عمل و موقعیت دقیقاً به چه معنایی به کار رفته‌اند. طبق ادعای ماندلباوم، مبنای فرمان را باید در رابطه تناسب (fittingness) یا عدم تناسب (unfittingness) عمل با موقعیت جست‌وجو کرد؛ یعنی عامل نه با در نظر داشتن گزینه صرف نظر از موقعیت، احساس فرمان می‌کند و نه با لحاظ موقعیت صرف نظر از گزینه. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که به نظر ماندلباوم عمل اخلاقی، صرف تبعیت از اصول و ضوابط اخلاقی نیست، بلکه عمل اخلاقی چیزی است که در نسبت با موقعیت معنا دارد؛ بنابراین، هر موقعیتی با گزینه‌ای که خاص آن موقعیت است، تناسب دارد و گویی هر موقعیت اخلاقی‌ای که عمل

به نحو خاصی را می‌طلبید، موردی بدیع و منحصر به فرد است. (Ibid., p. 59-60)

ماندلباوم مفهوم تناسب را تعریف‌ناشدنی (indefinable) می‌داند و معتقد است فقط تعریف اشاری (ostensive) از آن ممکن است. به نظر او، آنچه در مورد مفهوم تناسب دشوار است، مشخص کردن دو طرف رابطه تناسب در هر مورد است؛ تناسب رابطه‌ای است میان محیط، عمل خاص و وضع نهایی (غایت)؛ ماندلباوم پیش از هر چیز در صدد تحلیل اجزای این گزاره است.

الف) محیط یا موقعیت: مقصود از محیط شرایط ابتدایی اقتضای عمل است؛ این شرایط صرفاً به شرایط کنونی‌ای که با آن مواجه هستیم، محدود نیست. ماندلباوم محیط یا موقعیت را همه شرایطی می‌داند که در انتخاب عامل مؤثر هستند. از جمله شرایط کنونی، رویدادهای گذشته و آینده‌ای که عامل آن را با عملش مرتبط می‌داند، مانند وعده‌ای که در گذشته داده است یا آرزویی که برای آینده دارد. همچنین استعدادها، گرایش‌ها، حالات و مهارت‌های عامل همه و همه بخش‌هایی از محیط هستند که شرایطی را فراهم می‌کنند که در انتخاب عامل مؤثر است، مانند احساس خصومت در برابر دیگری یا حرفه و تخصصی که عامل دارد؛ مانند پزشک بودن در مثالی که پیش‌تر بیان شد.

ب) عمل خاص: به بیان ماندلباوم، عمل صرف رفتار بیرونی (overt) یا علنی نیست، بلکه آگاهی از وضع نهایی (terminal state of affairs) است؛ یعنی غایت و انتخاب آن نیز بخشی از عمل تلقی می‌شوند. رفتار بیرونی و علنی وسیله‌ای برای رسیدن به غایتی در آینده دور است. در این مورد، هم وسیله و هم غایت بخشی از عمل دانسته می‌شوند، اما در مواردی که هدف دور نیست و تنها با یک گام به دست می‌آید، معمولاً عمل با رفتار بیرونی یکی گرفته می‌شود. در اینجا نیز معطوف بودن به سوی غایت و انتخاب آن بخشی از عمل ارادی‌اند.

ج) وضع نهایی (غایت): هر عملی معطوف به غایتی است که برای عمل کنونی، نهایی است، هرچند هر وضعی به نحو علّی با اوضاع دیگری در پیوند است، این زنجیره علّی به معنای عدم تناهی وضع نیست. از آنجا که ممکن است گمان برود که هیچ وضع نهایی‌ای وجود ندارد و به دنبال هر وضعی، وضع دیگری وجود دارد که با هم رابطه علّی دارند، ماندلباوم پاسخ می‌دهد که عدم تناهی اوضاع فقط در مقام تصور است و در مقام عمل این‌گونه نیست. عمل ما همواره معطوف به غایتی است که فعلاً برای عمل ما نهایی است، هرچند علم و حزم ایجاب می‌کنند که همیشه به جوانب یک غایت و تبعات ناگزیر آن بیندیشیم. عمل ما نه صرفاً معطوف به همه اوضاعی است که در آینده رخ خواهند داد و نه صرفاً

معطوف به شرایط آنی‌ای است که حین عمل وجود دارد. در واقع، از زمان حال تا آینده (از شرایط کنونی تا وضع نهایی مورد نظر) گسترش می‌یابد، پس عمل هویتی استمراری در حیطه زمانی محدودی دارد؛ عمل هر اندازه هم که روابطش با رویدادهای هم‌زمان چندوجهی باشد، باز هم یک جریان مستمر یکپارچه است. عمل نه یک فقره جدا افتاده است و نه یک زنجیره علی بی‌نهایت.

د) رابطه تناسب: ماندلباوم با بررسی تناسب یا عدم تناسب در اثر هنری قصد دارد آن را با تناسب و عدم تناسب میان عمل و موقعیت منطبق کرده و تحلیلی روشن‌تر از آن ارائه کند. به نظر او، در تجربه زیبایی‌شناختی با استناد به رضایت خاصی که از ملاحظه یک اثر هنری به عامل دست می‌دهد، آن شیء متناسب به نظر می‌رسد و با استناد به خلأها، مکمل‌های نابجا و گسست میان عناصر می‌توان به عدم تناسب اجزای یک شیء با یکدیگر حکم داد. به نظر ماندلباوم، این مطلب مقبولیت عام دارد، بنابراین می‌توان آن را در مورد رابطه تناسب میان عمل و محیط نیز منطبق کرد. وقتی تصویری را می‌بینیم که ناقص است یا خلأ دارد یا قاب عکسی را می‌بینیم که روی دیوار کج آویزان است، فرمان یا اقتضایی را در آن شیء احساس می‌کنیم؛ گویی تصویر اقتضا می‌کند یا فرمان می‌دهد که کامل شود یا قاب عکس باید صاف نصب شود. در این موارد، ساختار نادرستی در خود شیء درک می‌شود؛ گویی چیزی در خود شیء مفقود است یا با محیط پیرامون خود سازگار و همخوان نیست. این فرمان از درون خود شیء برمی‌خیزد، زیرا خود شیء اموری را اقتضا می‌کند که ناتمام یا تحقق نیافته باقی مانده‌اند. به این ترتیب، وجود فرمان مستلزم این است که تناسبی تقریبی اما ناکافی در خود شیء وجود داشته باشد؛ یعنی باید حدی از تناسب برقرار باشد. باید توجه داشت که تناسب رابطه‌ای ایجابی است. وقتی شیء هنری کاملی را درک می‌کنیم، صرفاً عدم تناسب را درک نمی‌کنیم، بلکه تناسب میان عناصر آن را به‌طور ایجابی درک می‌کنیم؛ یعنی عناصر آن شیء به یکدیگر فرمان‌هایی می‌دهند و فرمان‌های یکدیگر را تکمیل می‌کنند. البته به نظر ماندلباوم، این تناسب ایجابی را فقط کسانی درک می‌کنند که از موهبت حسی فطری یا اکتسابی تشخیص زیبایی برخوردارند، اما این موجب نمی‌شود که این رابطه قائم یا وابسته به مدرک باشد. (Ibid., p. 63, 65-67)

ماندلباوم برای تبیین رابطه تناسب، چند مثال بیان می‌کند. پیش از آن باید در نظر داشته باشیم تناسب، ویژگی رایج زندگی ماست و آن را در همه ابعاد زندگی خود تجربه می‌کنیم؛ بنابراین در موارد بسیاری با تناسب‌های ناخلاق می‌واجه می‌شویم، مانند تناسبی که در موقعیت‌های انگیزشی (میل و هدف) وجود دارد.

مثال اول: فرض کنید قصد دارم میز تحریرم را به اتاقی دیگر منتقل کنم. وقتی اقدام به این کار می‌کنم، متوجه می‌شوم که میز بسیار سنگین است و تکان دادن آن به تنهایی ممکن نیست؛ بدین ترتیب، شرایط موجود را با هدف و خواستی که دارم، نامتناسب می‌بینم. در اینجا دو کار می‌توانم انجام دهم: (۱) نحوه رفتاری را کشف کنم که می‌تواند مرا به آن هدف برساند، (۲) اگر شرایط موجود چنان انعطاف‌ناپذیر باشد که نتوان آن را با هدف متناسب کرد، می‌توانم هدفم را تغییر دهم و هدفی را در نظر بگیرم که با شرایط موجود متناسب باشد. در نتیجه تصمیم می‌گیرم از دوستم بخواهم مرا در این کار یاری کند. من در اینجا نحوه رفتار خود را تغییر داده‌ام و در واقع نحوه رفتاری را کشف کرده‌ام که مرا به هدفم می‌رساند، بدین ترتیب عمل من با محیط و شرایطی که در آن قرار گرفته‌ام، متناسب می‌شود. حال تصور کنید که دوستم در محل حضور ندارد و من نمی‌توانم از کسی برای تکان دادن این میز کمک بخواهم. من در اینجا شرایط را انعطاف‌ناپذیرتر از آن می‌یابم که با کشف نحوه رفتاری خاص بتوانم به هدف مورد نظر برسم. بنابراین، از تکان دادن آن میز صرف‌نظر می‌کنم و مثلاً میز دیگری را که کوچک‌تر است به محل مورد نظرم می‌برم. من در اینجا هدف خود را تغییر داده‌ام و تنها تغییر هدف را با شرایط موجود متناسب دیده‌ام.

مثال دوم: تصور کنید من به دوستم قول داده‌ام در تدارک میهمانی ماه بعد به او کمک کنم. زمان نزدیک شدن به روز میهمانی، شرایط را برای عمل به وعده‌ای که داده‌ام، فراهم می‌بینم. قطعاً در اینجا عمل مطابق با آن وعده، عمل متناسب با موقعیت است و این واقعیت که من در گذشته وعده داده‌ام که در شرایط خاصی عملی را انجام دهم، یکی از عناصر ذاتی موقعیتی است که در آن قرار دارم و این رفتار به‌عنوان برآوردن آن وعده، عملی متناسب است. البته آگاهی عامل از وعده‌ای که در گذشته داده است، عمل او را معنادار و به عبارتی متناسب با موقعیت می‌کند.

مثال سوم: در موقعیتی قرار دارم که در آن نیازی همچون گرسنگی را تجربه می‌کنم و هیچ غذایی بی‌درنگ در دسترس من نیست تا نیازم را برطرف کنم و هیچ میل یا وظیفه ادراک‌شده دیگری هم در نظرم نیست. در اینجا تنها عمل متناسب تلاش برای برطرف کردن نیاز است. عمل من به عنوان پاسخ به نیاز با موقعیت مورد نظر رابطه متناسبی دارد. ماندلباوم در میان این سه مثال تنها مثال دوم (عمل به وعده) را مثالی اخلاقی می‌داند. به نظر او مثال‌های اول و سوم دربردارنده عنصر فرمان اخلاقی نیستند، زیرا فرمان در مثال نخست با میل از پیش موجود من همراه است و در مثال سوم، در خود میل قرار دارد. البته هر یک از این دو مثال را با تغییر ساده شرایط ابتدایی می‌توان به مثالی که دربردارنده فرمان

اخلاقی (عینی و انعکاسی) است، تبدیل کرد. برای مثال در مورد سوم من احساس گرسنگی داشتم و تنها می‌توانستم با خوردن چیزی عملی متناسب با موقعیت را انجام دهم. اگر به این دلیل که پول کمی دارم یا به این دلیل که باید بیشتر کار کنم، نتیجه بگیرم که نباید نیاز خود را به خوردن ارضا کنم یا اگر با ملاحظات بیشتری، بفهمم که اگر چیزی نخورم به کار یا سلامتی من زیان می‌رسد و نتیجه بگیرم که الان باید چیزی بخورم، بدین ترتیب، احساس می‌کنم که نخوردن در مورد اول و خوردن در مورد دوم اخلاقاً متناسب و درست است، زیرا فرمان از خود میل به خوردن صادر نشده است، بلکه از نتایجی که ملاحظه کرده‌ام، صادر شده است. البته ملاحظه هرگونه نتیجه‌ای موجب صدور فرمان اخلاقی نمی‌شود، بلکه تنها نتایجی در صدور فرمان اخلاقی تأثیر دارند که مستقیماً با موقعیتی که من در آن قرار دارم، پیوند داشته باشند. برای مثال، وقتی من در حال کارم و عدم ارضای میل به خوردن کارم را مختل می‌کند، در اینجا فرمانی انعکاسی جهت خوردن [صادر] خواهد شد، اما در مواردی که به خوردن به عنوان میلی مطلوب یا به عنوان بهانه‌ای برای پیشبرد کار، پردازم، فرمان انعکاسی در کار نخواهد بود، هرچند در موفقیت کاری من هم تأثیر داشته باشد. (Ibid., pp. 63-67)

فهرست منابع

۱. خدادادی، مریم، ۱۳۸۹، «مبانی پدیدارشناسی اخلاق»، در: نقد و نظر، س ۱۵، ش ۲، ص ۱۵۳-۱۷۶.
2. Dreyfus, Hubert and Dreyfus, Stuart, 1993, "What is Moral Maturity? A Phenomenological Account of the Development of Ethical Expertise," in James A. Ogilvy (eds.), *Revisioning Philosophy*, SUNY Press.
3. Horgan, Terry and Timmons, Mark, 2007, "Mandelbaum on Moral Phenomenology and Moral Realism," *Maurice Mandelbaum and American Critical Realism*, in: Ian Verstegen (eds.), Routledge, pp. 105-126.
4. Horgan, Terry and Timmons, Mark, 2007, "Prolegomena to a Future Phenomenology of Morals," *Phenomenology and Cognitive Science*, Springer Science and Business Media B. V., No. 7, pp. 115-131.
5. Kriegel, Uriah, "Moral Phenomenology: Foundational Issues," *Phenomenology and Cognitive Science*, Springer Science and Business Media B. V, 2007, No. 7, pp. 1-15.
6. Mandelbaum, Maurice, 1995, *The Phenomenology of Moral Experience*, Glencoe: The Free Press.
7. Verstegen, Ian., 2000 , "Maurice Mandelbaum as a Gestalt Philosopher," in: *Gestalt Theory*, Vol. 22, No. 2, pp: 85-96.